



معانی حروف
در ادبیات عرب
نرگس سادات شهرستانی

عربی برای همه

www.arabiforall.com

مقدمه :

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمایند: « الحرفُ ما أوجدَ معنىً فی غیره » ؛ « حرف، آن لفظی است که معنا را در غیر خودش وجود می‌دهد.»

یعنی کلمه‌ای است که معنا و زمان مستقلی ندارد، اما به دیگر کلمات معنا می‌دهد. به عنوان مثال هیچ وقت نمی‌توانیم بگوییم ماءٌ کوزٌ ؛ بلکه با حرف «فی» یعنی ماءٌ فی کوزٍ ؛ آب در کوزه قرار می‌گیرد و با «فی» به دو کلمه‌ی دیگر معنا می‌بخشیم.

مبحث حروف در زبان عربی، یکی از مباحث مهم و اصلی برای فهم این زبان است. حروف، ربط میان کلمات و اجزاء جمله را برقرار و ترکیبات گوناگون کلامی می‌سازند. لذا به شناخت حروف و انواع آن‌ها پرداخته شده است؛ تا با فهم کاربردهای مختلف یک حرف، به ترجمه‌ی درست عبارت دست پیدا کرد. شیوه‌ی گردآوری معانی حروف به گونه‌ای است تا دسترسی آسان باشد.

برای معنای هر یک از حروف، مثالی آورده شده که از قرآن کریم یا روایات یا تعابیر عربی است. تعداد مفاهیم کاربردی بعضی حروف میان دانشمندان زبان عربی مورد اختلاف است؛ که به تأویلات و توجیهاات هر کدام بستگی دارد. لذا سعی بر آن شده که معانی حروف، بر طبق تبیین معصوم علیه‌السلام، و یا تبیینی که مورد اختلاف نیست، دسته بندی شود.

لیست حروف :

أ	آ	آیَ	أجل	إذ	إذا	إدما	إذن	ال	إلی	إنا	أنا	أم	إما
أما	أما	إنَّ	إن	أنَّ	أن	إنما	أنما	أو	أی	أیا	إی	باء	بلی
ثمَّ	حاشا	حتی	خلا	ربَّ	س	سوف	عدا	علی	عن	ف	فی	قد	کأنَّ
کأن	کأنما	کأنَّ	کی	ل	لا	لعلَّ	لکنَّ	لکن	لکنما	لم	لما	لن	لولا
لوما	لیت	ما	مد	من	منذ	ن	نعم	ها	هل	هنا	هیا	واو	یا

همزه استفهام: أ إِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (صافات ۱۶) = آیا چون مُردیم و خاک و

استخوانهای (خُرد) گردیدیم، آیا راستی برانگیخته می شویم؟

استفهام بر دو نوع است: استفهام حقیقی که انسان از رهگذر آن، خواهان فهم و کشف مطلبی است.

استفهام غیر حقیقی (مجازی) که در این صورت می تواند معانی گوناگونی داشته باشد. از جمله:

۱. تسویه: که منظور از آن اعلام تساوی نسبت به هر دو طرف قضیه است: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ

تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (بقره ۶) = بر آنها مساوی است چه آنها را بیم دهی و یا بیمناکشان نسازی

ایمان نیاورند؟

۲. انکار ابطالی: از رهگذر چنین استفهام و سؤالی، متعلق استفهام مورد ابطال و انکار قرار می گیرد: أ

يُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا (حجرات ۱۲) = آیا هیچیک از شما دوست می دارد گوشت

اندام برادر مرده خود را بخورد و آنرا در کامش فرو بلعد؟!

۳. انکار توییحی: مفهوم چنین استفهامی آن است که متعلق استفهام مورد عمل قرار گرفته و مخاطب آن

بدینوسیله مورد عتاب و سرزنش می باشد: أ تَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ (صافات ۹۵) = آیا [بتهایی] که آنها

را با دست خویش تراش داده، و به مدد حجاری و یا نجاری پدیدشان آورده اید می پرستید؟!

۴. تقریر: و آن عبارت از واداشتن مخاطب به اقرار و اعتراف در رابطه با موضوعی است که ثبوت و یا نفی

آن از نظر گوینده، مسلم و معلوم است: أ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (انبیاء ۶۲) = ای ابراهیم

آیا تو نسبت به معبودان ما اینگونه رفتار کردی و آنها را درهم شکسته و فرو ریختی؟

۵. تهکم و استهزاء: أ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا (هود ۸۷) = ای شعیب، آیا نماز و راز و

نیازت به درگاه خدا ترا بر آن داشت که ما راه و رسم پدران و نیاکان خود را رها کنیم؟!

۶. امر و فرمان: وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ (آل عمران ۲۰) = ای پیامبر، به اهل

کتاب، یعنی یهود و نصاری، و نیز به مشرکین فاقد دانش و فرهنگ بگو آیا اسلام آورده اید، اسلام

بیاورید.

۷. تعجب: أ لَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ (فرقان ۴۵) = آیا به پروردگارت ننگریستی که سایه را

چگونه کشانده و گسترده است؟!

۸. استبطاء و کُند بر شمردن: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (حدید ۱۶) = (چرا کندی و تعویق را روا می‌دارند) آیا برای کسانی که برخوردار از ایمان هستند وقت و فرصت نرمی و انعطاف قلوبشان در برابر یاد خدا نرسیده است؟

همزه مصدری (تسویه): فعل پس از آن تاویل به مصدر می‌شود و مانند اسم، نقش فاعل، مفعول، مضاف الیه و ... می‌پذیرد که منظور از آن، اعلام تساوی نسبت به هر دو طرف قضیه است: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (یس ۱۰) = حال این کفار در شقاوت به مرتبه‌ای است که ترساندن یا ترساندیشان یکسان است، ایمان نخواهند آورد.

همزه ندا: برای نداء نزدیک (قریب) به کار می‌رود. اسم پس از آن منادا و منصوب است: أُنَبِّئُكَ إِنَّ الرَّزْقَ مَكْفُولٌ بِهِ فَعَلَيْكَ بِالْإِجْمَالِ فِيمَا تَطْلُبُ (دیوان الإمام علی (علیه السلام) / ص ۴۶ = ای پسرم همانا رزق و روزی بر خودش سوار است. پس باید در آنچه که به دنبالش می‌روی، کامل و زیبا تلاش کنی. **همزه وصل:** همزه‌ای که در ابتدای کلام تلفظ شود، اما در اثنای کلام، تلفظ نمی‌شود: إقرأ کتابک ، فأقرأ کتابک

در بعضی افعال قیاسی است. مانند فعل ماضی خماسی و سداسی: إستعمل ؛ و فعل امر ثلاثی: اکتب. در اسامی سماعی است: إسم ، إمرأة ، إثنان و

همزه قطع: همزه‌ای که در همه جا تلفظ می‌شود: أخذ الكتاب ، فأخذ الكتاب در بعضی افعال قیاسی است. مانند فعل رباعی: أكرم أباک إكراماً حسناً ؛ در صیغه‌های تعجب و تفضیل: ما أكرم سميراً

آ :

آندا : برای نداء دور (بعید) به کار می‌رود. اسم پس از آن منادا و در محل نصب است : آ یوسفُ !

آیَ:

حرف ندا: برای نداء دور (بعید) به کار می‌رود. اسم پس از آن منادا و منصوب است: آیَ رَجُلُ!

أجل:

أجل جواب: برای تصدیق خبر یا جواب به پرسش ماقبل می‌آید: هل قام زيدٌ؟ أجل.

إِذ :

گاهی اسم و گاهی حرف است.

إِذْ فَجَائِيَه : به معنی ناگهان، که به جمله‌ی فعلیه اختصاص دارد. در ابتدا واقع نمی‌شود. یعنی قبل آن باید جمله‌ای آمده باشد و نیاز به جواب ندارد: ما كَادَ الْأَذَانَ يُنْطَلِقُ إِذْ ذَهَبَ الْمُصَلُّونَ إِلَى الْمَسْجِدِ = به محض اینکه اذان گفته شد، نمازگزاران به مسجد رفتند.

إِذْ دَائِمِ الْإِضَافَه : این حرف به هر دو نوع جمله‌ی اسمیه و فعلیه اضافه می‌شود. در جمله‌ی فعلیه، فعلش باید ماضی باشد: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سُبِّحْتَ بِالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ دُونِكَ لَا يَرُونَ بَشَايَئَهُمْ إِلَّا ظُهُورَهُمْ وَمَنْ يَرَهُمْ إِلَّا ظُهُورُهُمْ إِنَّهُمْ جَمْعٌ مَوْتٌ (آل عمران ۵۵) = زمانی را که خدای تعالی به عیسی علیه السلام فرمود به درستی که من فراگیرنده‌ام به سوی خودم و می برم تو را.

گاهی مضاف‌الیه حذف می‌شود و تنوین عَوَضَ از مضاف‌الیه می‌گیرد: يَوْمَ إِذْ = يَوْمَئِذٍ

إِذْ تَعْلِيل : بعد از آن، علت ماقبلش است: قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (نساء ۷۲) = (آن منافق گوید) به درستی که خداوند انعام فرمود بر من زیرا من با مؤمنان حاضر شده در معرکه جهاد نبودم تا به این بلیه مبتلا شوم.

إذا :

گاهی اسم و گاهی حرف است.

إذا فجائیة : به معنی ناگهان، که به جمله‌ی اسمیه اختصاص دارد. در ابتدا واقع نمی‌شود. یعنی قبل آن باید جمله‌ای آمده باشد و نیاز به جواب ندارد. همیشه «فاء» بر سر آن می‌آید.

پس از این حرف، مبتدا می‌تواند نکره باشد: **فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (طه ۲۰)** = پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید.

این حرف تنها به جمله‌های فعلیه‌ای اضافه می‌شود که فعلش ماضی باشد. فعل پس از آن مضاف‌الیه و به معنی مضارع است.

إِذَا :

إِذَا شَرَطَ : دو فعل را مجزوم می کند. به شرطی عمل می کند که با ما زائد همراه شود: إِذَا تَفَعَّلَ شَرَطًا تَتَدَمَّ = چنانچه کار زشتی انجام دهی، پشیمان می شوی!

إِذْنُ :

إِذْنُ نَاصِبِهِ : به معنای «در این صورت»، یکی از حروف ناصبه؛ فعل مضارع پس از خود را منصوب می‌کند :
إِذْنُ يَهْدِيكَ اللَّهُ = در این صورت خداوند هدایتت کند.

برای نصب کردن فعل، سه شرط می‌خواهد : در صدر جمله‌ی جوابیه آمده باشد. فعل مضارع بعد از آن بر زمان حال دلالت نکند. میان حرف و فعلش فاصله‌ای نباشد مگر به ادات «لا نافية» و قسم.

إِذْنُ جَوَابٍ : حرف جواب است که یا برای تاکید می‌آید: قُلْ لَوْ أَنُّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ (اسراء ۱۰۰) = بگو: اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم خرج کردن قطعاً امساک می‌ورزیدید.

و یا می‌تواند معنای شرط در فعل ماضی یا مستقبل داشته باشد: وَ لَوْ لَا أَن تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (اسراء ۷۴-۷۵) = و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. در آن صورت، حتماً تو را دو برابر (در) زندگی و دو برابر (پس از) مرگ (عذاب) می‌چشاندیم، آن گاه در برابر ما برای خود یآوری نمی‌یافتی.

اگر حرف ناصبه باشد، معمولاً به صورت «إِذْنُ»، و اگر حرف جواب باشد، به صورت «إِذَا» نوشته می‌شود.

ال :

علامت اسم است.

اسم غیرمنصرف وقتی ال داشته باشد، می‌تواند کسره بپذیرد: ذهبنا إلى المكاتب
انواع ال تعریف: اهدنا الصراط المستقیم (حمد ۶) = ما را به راه راست هدایت کن.

ال عهد : که بر سه نوع است :

۱. ال عهد ذکری : هنگامی که اسم تنوین داری در جمله، برای بار دوم ذکر شود؛ ال عهد ذکری

می‌گیرد: كما أرسلنا إلى فرعون رسولا فعصى فرعون الرسول (مزمّل ۱۶-۱۵) = همچنانکه به
سوی فرعون پیامبری فرستادیم. اما فرعون آن پیامبر را نافرمانی کرد.

۲. ال عهد ذهنی (علمی) : هنگامی که نسبت به اسم ال دار سابقه‌ی ذهنی داشته باشیم: إذ هما فی

الغار (توبه ۴۰) = زمانی که آن دو در آن غار بودند.

۳. ال عهد حضوری : هنگامی که اسم دارای ال، به خاطر وجود و حضور در زمان تکلم، تعیین یافته

باشد: اليوم أكملت لكم دينكم (مائده ۳) = امروز دین شما را به کمال رساندم.

ال جنس : بر چند نوع است :

۱. بیان حقیقت و ماهیت جنس: الرجل أقوى من المرأة = حقیقت مرد و ساختمان بدن آن از زن
قوی‌تر است.

۲. بیان استغراق و همه فراگیری آن به صورت حقیقی که می‌توان به جای ال، «کل» قرار داد: له الملكُ

= تنها پادشاهی برای اوست. یعنی اوست مالک تمام اینها و تصرف کننده در آنها هر طوری که
بخواهد.

۳. بیان استغراق و همه فراگیری آن به صورت مجازی و مبالغه: أنت الرجل علماً و أدباً = تو اهل علم

هستی و به آن احاطه داری.

ال زائد : که بر دو نوع است :

۱. لازم: ال بر سر اسم معرفه وارد شده و دیگر از آن جدا نمی‌شود: الذی، الآن

۲. غیر لازم: به خاطر ضرورت شعری یا سلیقه‌ی نویسنده، بر سر اسمی ال وارد شود: حکي ابو الحسن

الخمسة عشر درهم

ال تلمیح : بر سر اسمی معرفه به معنای اشاره کردن به اصل آن می‌آید: الحسن والحسين

ال موصول : وقتی بر سر اسم فاعل و اسم مفعولی که عمل فعل خود را انجام می دهند بیاید؛ موصول است :
أنت الشاکرُ نعمةَ الآخِرین و مابعد آن صله‌ی موصول به حساب می آید یعنی أنت الذی تشکر.

ال مشارٌ الیه : مشارٌ الیه باید دارای ال باشد : هذا الكتابُ

و اگر به دلیلی مشارٌ الیه ال نپذیرد (مثل مضاف شدن) ، اسم اشاره را پس از مشارٌ الیه می آورند : أُجِدُّ لَهُ فِي

صَبِيحَةَ يَوْمِي هَذَا

إلى :

این کلمه می تواند هم حرف باشد، هم اسم و هم فعل.

إلى جر : در این صورت معانی گوناگونی دارد :

۱. *انتها* : سرتُ من البصرةِ إلى الكوفةِ (انتهای مکان) = از بصره به کوفه رفتیم؛ *أتمّوا الصّيامَ إلى اللّیل* (بقره ۱۸۷) (انتهای زمان) = روزه را تا شب به پایان برسانید؛ *قلبی إلیک* (غیر از زمان و مکان) = قلب من به سوی تو میل دارد.
۲. *مصاحبت* : به معنای «مع» (همراه با) است : *و لا تأکلوا أموالهم إلى أموالکم* (نساء ۲) = اموال آنها را همراه با اموالتان نخورید (درهم نخورید).
۳. *تبیین*: مجرور آن مفهوم فاعلی دارد و بعد از فعل *تعجب* و اسم تفضیل می آید : *قال ربّ السّجنُ أحبُّ إلیّ ممّا یدعُوننی إلیه* (یوسف ۳۳) = یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند!
۴. *ظرفیت* : به معنای «فی» : *لیجمعنکم إلى یومِ القیامة* (نساء ۸۷) = به یقین، همه شما را در روز رستاخیز جمع می کند!
۵. به معنای «علی» : *و قَضینا إلیه ذلکَ الأمر* (حجر ۶۶) = و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم. *عر* به معنای «من» : *فاغسلوا و جوهکم و ایدیکم إلى المرافق* (مائده ۶) = صورت خودتان را بشوید و شستن دستانتان را از آرنج آغاز نمایید.
۷. به معنای «لام» : *وَ إِذا مَسَّ الْإِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمّا كَشَفنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَانَ لَمْ یدعُنّا إلى ضُرِّ مَسَّهُ* (یونس ۱۲) = و چون انسان را آسیبی رسد، ما را- به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می خواند، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، خوانده است

این حرف می تواند ظروف غیرمتصرف «فوق، تحت، این، هنا، متی، حیث، الآن و ثم» را مجرور کند.

إِلَّا :

إِلَّا اسْتِثْنَا : کلمه‌ی بعد از خود را منصوب می‌کند: فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ (بقره ۳۴) = همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد.

إِلَّا حَصْر : إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (یوسف ۱۰۴) = این (قرآن) تنها پند است برای عالمیان.

عبارت ربطی : عبارت «إِلَّا أَنْ» یکی از ادوات ربط است که به معنای «جز اینکه، اما، با این تفاوت که» ترجمه می‌شود: ذَلِكَ بَابٌ أُغْلِقَ إِلَّا أَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتٌ عَلَيْهِمَا فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيرًا (کافی / ج ۱ / ص ۲۶۴) = آن دری است که بسته بوده، با این تفاوت که حسین بن علی علیهما السلام به راحتی مقداری از آن را باز کرده است.

به معنی غیر (اسمیه): لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء ۲۲) = اگر در آن دو (آسمان و زمین) خدایانی جز خدای یکتا می‌بود هر آینه هر دو تباہ می‌شدند.

عبارت مرکب : اگر إِلَّا بعد از فعل مضارع مجزوم بیاید، مرکب از إِنْ شرطیه و لا نافیہ است: إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً (توبه ۳۹) = اگر بسیج نشوید، (خدا) شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند.

ألا :

ألا عرض : به معنی «چرا نه» ؛ به معنای تشویق و طلب امری با ملایمت است. تنها بر سر جمله‌ی فعلیه می‌آید: **ألا تَعْفُو عَنِّي** و **قَدْ قَدَرْتُ** = چرا با اینکه می‌توانی، مرا نمی‌بخشی؟

ألا تحضیض : به معنی «چرا نه» ؛ به معنای توییح و طلب امری همراه با شدت و تندی است. بر سر جمله‌ای می‌آید که فعلش مضارع یا ماضی در معنای مستقبل باشد: **ألا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ** (توبه ۱۳) = چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند نمی‌جنگید؟

ألا ابتداء (استفتاح) و تنبیه : وقتی بر سر جمله بیاید، کلام را از ماقبل گسسته و جمله جدید به حساب می‌آید که برای بیداری و آگاه ساختن مخاطب است: **ألا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ** (بقره ۲۱۴) = آگاه باشید به درستی که یاری خدا به مؤمنان نزدیک است ؛ **ألا إِنَّ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ** (بحارالانوار/ ج ۳۷/ص ۲۱۳) = آگاه باشید که آخرین امام از ما، قائم مهدی علیه السلام است.

ألا تنذیم و توییح : به معنای توییح و تاسف بر کار گذشته است. تنها بر سر جمله‌ی فعلیه‌ای می‌آید که فعلش ماضی باشد: **ألا درستَ جیداً** = چرا خوب درس نخواندی؟

أَلَّا :

عبارت مرکب : اگر فعل متعدی بیاید و بعد از أَلَّا اسمی بیاید که به آن فعل مربوط باشد، ترکیب آن مخففه و لا نفی جنس است: علمتُ أَلَّا بُدَّ من السَّفرِ : بُدَّ اسم لا نفی جنس است و جمله‌ی أَلَّا بُدَّ من السَّفرِ سدّ مسد مفعول علمت است.

عبارت مرکب : اگر بعد از أَلَّا فعل مضارع منصوب بیاید، ترکیب آن ناصبه و لا نفی است: وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ (بقره ۲۲۹) = و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی بازستانید. مگر آنکه (طرفین) در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند.

أَلَّا تحضيض : به معنی «چرا نه» ؛ یعنی توییخ و طلب امری همراه با شدت و تندى : أَلَّا تَصُومَ عَنِ الْحَرَامِ = چرا از حرام دست برنمی داری!

أَلَّا تندیم و توییخ : به معنای توییخ و تاسف بر کار گذشته است. تنها بر سر جمله‌ی فعلیه‌ای می‌آید که فعلش ماضی باشد: أَلَّا رحلتَ = چرا مسافرت کردی؟

أَم :

أَم عطف : اگر حکم مابعدش متصل به ماقبلش باشد، به معنای «یا» است؛ و پیش از آن، همزه‌ی تسویه یا استفهام می‌آید که پاسخ آن تعیین یکی از دو طرف است: **أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ** (بقره ۶) = ترساندن یا ترساندشان یکسان است.

اگر بین دو جمله‌ی کاملاً مستقل بیاید، به معنای «بل» است؛ و پس از همزه‌ی تسویه یا استفهام نمی‌آید: **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأَرْبَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افترأه =** فروفرستادن این کتاب، که هیچ شکی در آن نیست، از پروردگار جهانیان است. بلکه می‌گویند این را خود فرابافته است. (سجده ۳-۲)

إِمَّا :

إِمَّا تَفْصِيلٌ : در این صورت معانی گوناگونی دارد :

۱. تفسیر کردن و شرح دادن مطلب ماقبل : حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ (مریم ۷۵) = تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می‌شود: یا عذاب، یا روز رستاخیز را ببینند.
 ۲. شک که در این صورت، قبل از آن جمله‌ی خبری می‌آید : سَيَزورُنِي إِمَّا مَرِيضًا وَّ إِمَّا سَالِمًا = مرا مریض یا سالم ملاقات خواهد کرد.
 ۳. ابهام : إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ (توبه ۱۰۶) = یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه‌ی آنها را می‌پذیرد.
 ۴. انتخاب کردن که در این صورت، فعل بعد از آن، باید با «أن» بیاید : إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُؤَلَّفِينَ (اعراف ۱۱۵) = آیا تو می‌افکنی عصای خود را و یا ما باشیم افکندگان؟
 ۵. اباحه : كُلُّ إِمَّا تَفَّاحًا وَّ إِمَّا رُمَّانًا = جائز و مباح است که بخورید. چه سیب باشد چه انار.
- إِمَّا شَرْطٌ : مرکب از این شرط و ما زائد است : وَّ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (انعام ۶۸) = و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی اندازد و تو را از آن بازدارد، پس از توجه، (دیگر) با قوم ستمکار منشین.

أما :

أما استفتاح و تنبيه : حرفی است که برای بیداری و آگاه ساختن مخاطب می‌آید: **أما وَ اللَّهُ لِيُعِينَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ** (کافی/ج ۱/ص ۳۳۶) = آگاه باشید که به خدا سوگند امام شما (حضرت مهدی علیه السلام) به یقین سالهایی از روزگارتان را غایب خواهد بود.

أما عرض : به معنی «چرا نه» ؛ یعنی تشویق و طلب امری با ملایمت : **أما تُزَوِّدُ الْفَرِيقَ بِنِصَائِحِكَ** = چرا دوستت را با پندهایت پربار نمی‌کنی!

عبارت مرکب : لفظ مرکب از همزه استفهام و ما اسمیه، که به معنای «حقاً» است : **أما إِنَّهُ رَجُلٌ عَاقِلٌ** = به تحقیق او مرد دانایی است.

عبارت مرکب : لفظ مرکب از همزه استفهام و ما نفی، که به معنای «ألا» است : **أما قَابِلُتْكَ مِنْذُ مَدَّةٍ؟** = چرا مدتی است که تو را ندیده‌ام؟

أَمَّا :

أَمَّا شَرْطٌ : وقتی عامل مفعولُ به، جواب اَمَّا شرطیه باشد؛ باید مفعول بر فعل و فاعل مقدم بیاید: وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرُ (ضحی ۱۰) = و سؤال کننده را از خود مران.

أَمَّا تَفْصِيلٌ : برای تفسیر کردن و شرح دادن مطلب ماقبل می آید: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ (کهف ۸۹) = اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند.

أَمَّا تَاكِيدٌ : اَمَّا زَيْدٌ فَذَاهَبٌ = زید حتماً رفته است.

إِنَّ:

إِنَّ مَشْبَهَةٌ بِالْفِعْلِ: به معنای «همانا، به درستی که» است. مانند فعل ماضی مبنی بر فتح است و نیز مفهوم فعلی (تاکید و تحقیق) دارد. اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند و در ابتدای جمله می‌آید: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ = همانا خداوند آگاه است.

إِنَّ جَوَابٌ: هل فی الدّار أحدٌ؟ إِنَّهُ (أی نعم) = آیا در خانه کسی هست؟ او (یعنی بله)

إِنَّ تَأْكِيدٌ: إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ (مزمّل ۲۰) = به درستی که پروردگار تو می‌داند که برمی‌خیزی برای نماز.

إِن :

إِن شرط (جازم) : دو فعل را مجزوم می‌کند: **إِن تَكْسِبُ تَخْسِرُ =** اگر تبلی کنی، زیان می‌بینی.

برای زمان آینده به کار می‌رود. اگرچه بر سر فعل ماضی بیاید: **إِن دَرَسْتَ نَجَحْتَ =** اگر درس بخوانی، پیروز می‌شوی.

و اگر پس از آن اسم منصوب باشد؛ مشغول^{عنه} و منصوب است و **إِن** شرط دیگر جازم نیست: **إِن زَمِلَكَ وَجَدْتَهُ فَأَكْرَمَهُ =** اگر هم شگردیت را دیدی پس او را احترام کن.

گاهی بعد از آن، حرف نفی «لا» می‌آید که به صورت «إِلَّا» نوشته می‌شود: **إِلَّا (إِن لَا) تَتَفَرَّوْا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** (توبه ۳۹) = اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند. گاهی فعل شرط آن حذف می‌شود.

إِن نفی : این حرف می‌تواند مانند فعل «لیس» معنای خبر را در زمان حال نفی، و نیز اسم را مرفوع و خبر را منصوب کند: **إِن الْبَخِيلُ مَمْدُوحًا =** انسان خسیس ستودنی نیست.

این حرف به شرطی عمل می‌کند که خبرش با **إِلَّا** نیاید و بر اسمش مقدم نشود: **إِن أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ** (هود ۵۰) = شما فقط تهمت می‌زنید.

إِن مخفف إِن مشبیه بالفعل : اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند.

إِن زائد : بعد از ما نافیهِ : ما **إِن** حمیدٌ طالبٌ کسلٌ = حمید دانشجوی تبلی نیست ؛ بعد از ما موصوله : لا يُرْجَى الْبَخِيلُ السَّائِلُ ما **إِن** يَمْلِكُهُ ؛ بعد از ما مصدریه : شَجَّعَ الْغَنَى لِلْخَيْرِ عَلَى ما **إِن** رَأَيْتُهُ.

أَنَّ:

أَنَّ مصدری: فعل پس از آن تاویل به مصدر می‌شود و مانند اسم، نقش فاعل، مفعول، مضاف الیه و ... می‌پذیرد: كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (حج ۴) = بر شیطان واجب گردیده که هر که او را دوست دارد، از او پیروی کند.

حرف مشبیه بالفعل: به معنای «همانا، اینکه»؛ مانند فعل ماضی مبنی بر فتح است و نیز مفهوم فعلی (تاکید و تحقیق) دارد. اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند و در وسط جمله می‌آید و جمله‌ی بعد از آن، مصدر معنی می‌شود: بَلَّغَنِي أَنَّ زَيْدًا رَاكِبٌ = به من خبر رسید که زید سواره است.

أَنْ :

أَنْ نَاصِبِهِ : به معنای «اینکه»، فعل مضارع پس از خود را منصوب می‌کند : وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا

وَ حَيًّا (شوری ۵۱) = و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی

خبر افعال مقاربه غالباً یک جمله‌ی فعلیه است، که فعل آن مضارع باید باشد و این فعل از نظر همراه شدن با آن ناصبه سه صورت دارد :

پس از فعل‌های «حری و إخلولق» واجب است که با آن ناصبه بیاید : حری الكسول أن ينشط = امید است که انسان تنبل، فعال شود.

پس از تمام فعل‌های شروع «أخذ، أقبل، أنشأ، جعل، شرع، قام و ...» ممنوع است که آن ناصبه بیاید : أنشأت السماء تمطر = آسمان دارد می‌بارد.

با دیگر افعال مقاربه می‌تواند بیاید : أوشك الشتاء ينقضي (أن ينقضي) = نزدیک است که زمستان تمام شود.

بعد از شش حرف، به صورت مضمَر (پنهانی) فعل را منصوب می‌کند؛ که عبارتند از :

لام تعلیل : جئتُ لِأَتَعَلَّمَ = آمده‌ام تا درس بخوانم.

لام جحد (انکار) : وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ (بقره ۱۴۳) = خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند.

فاء سبب : لَا تَكْسَلُ فِتْرَسَبَّ بِلِ إِجْتِهَدِ فَتَنْجَحَ : تنبلی نکن، چرا که شکست می‌خوری؛ بلکه تلاش کن تا پیروز شوی.

حتی : مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (آل عمران ۱۷۹) = خداوند چنین نیست که واگذارد مؤمنین را بر آنچه باشید بر آن از کفر، (بلکه حجت را اقامه فرماید)، تا آنکه جدا سازد ناپاک کافر را از پاک مؤمن.

واو معیت : لَعَلَّ الْعَالَمَ يُدْرِكُ قَدْرَهُ وَ يَتْرَكَ مَا لَا يَلِيقُ بِهِ = ای کاش عالم قدر خود را بداند و آنچه را که به او مربوط نمی‌شود، رها کند.

أَوْ که معنی إلى أن یا إلا أن بدهد : لِأَجَاهِدَنَّ أَوْ أَنْتَصِرَ عَلَى الْعَدُوِّ = به یقین جهاد می‌کنم تا اینکه بر دشمن پیروز شوم.

أَنْ مَخْفَفٌ أَنْ : وقتی پس از فعلی که دلالت بر یقین دارد؛ مانند «عَلِمَ، رَأَى، وَجَدَ، دَرَى، تَعَلَّمَ (بدان)، أَلْفَى» بیاید : علمتُ أَنْ سَيَكُونُ الصَّفُّ مُزْدَحَمًا = دانستم که کلاس شلوغ است.

یا وقتی بر سر فعل جامد بیاید : أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم ۳۹) = و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

أَنْ زَائِدَةٌ : وقتی پس از لَمَّا ظرفیه بیاید : فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ (یوسف ۹۶) = و چون مژده‌رسان بیامد. یا وقتی بین فعل قسم و حرف لو یا بین «ک» جار و مجرور آن بیاید : فَأَقْسَمُ أَنْ لَوْ نَجَحْتَ فِي الْامْتِحَانِ = قسم می خورم که اگر در امتحان قبول شوی...

أَنْ مَصْدَرِي : فعل پس از آن تاویل به مصدر می‌شود و مانند اسم، نقش فاعل، مفعول، مضاف الیه و ... می‌پذیرد : قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا (اعراف ۱۲۹) = گفتند: پیش از آمدنت نزد ما، اذیت شدیم.

أَنْ مَفْسَّرَةٌ : برای تفسیر و توضیح جمله‌ی بعد از خود می‌آید : وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (مائده ۴۹) = و (وحی کردیم به) اینکه میان آنان بدانچه خدا فر فرستاده حکم کن.

در صورتی حرف تفسیر است که قبل و بعد آن جمله باشد؛ جمله‌ی قبل دارای معنای قول بوده ولی لفظش را نداشته باشد و حرف جر بر آن داخل نشده باشد.

إِنَّمَا :

إِنَّمَا حَصِرَ : ترکیب إِنَّ مشبیه و ما کافه زائد است که إِنَّ را از عمل باز می‌دارد : إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (بقره
(۱۱) = ما فقط اصلاح کننده‌ایم.

أَنَّمَا :

أَنَّمَا حَصِرَ : ترکیب آن مشبیه و ما کافه زائد است که آن را از عمل باز می‌دارد: فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا
الْبَلَاغُ الْمُبِين (مائده ۹۲) = بدانید که بر عهده‌ی پیامبر ما، فقط رساندن (پیام) آشکار است.

أَوْ عطف غیر ناصب : به معنی «یا» : الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ (بقره ۲۲۹) = طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند، یا با نیکی او را رها سازد.
معانی گوناگونی دارد :

۱. پس از فعل طلبی برای انتخاب کردن است : أقيم عندنا أو سافر = یا نزد ما بمان یا مسافرت کن.
۲. پس از جمله‌ی خبری برای شک است : قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ (مومنون ۱۱۳) = گویند: روزی یا برخی از روز ماندیم. (و ما به خوبی نمی‌دانیم)
۳. پس از ذکر اجمال برای تفصیل است : وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى (بقره ۱۳۵) = و (اهل کتاب) گفتند: یهودی یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید.
۴. برای بیان ابهام : وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (سبا ۲۴) = و در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم.
۵. برای تقسیم : الكلمة إسمٌ أو فعلٌ أو حرفٌ = کلمه یا اسم است یا فعل یا حرف.

أَوْ عطف ناصب : وقتی به معنای «إلی انتهایی» یا «إلَّا استثنایی» باشد، فعل مضارع را به خاطر آن مقدره، منصوب می‌کند: لأجاهدنَّ أو أنتصرَ عَلَى العدوِّ = به یقین جهاد می‌کنم تا بر دشمن پیروز شوم؛ لَنْ أتركَ الصفَّ أو أفهمَ الدَّرْسَ = کلاس را ترک نمی‌کنم مگر اینکه درس را فهمیده باشم.
وقتی که فعل مضارع را به یک اسم جامد عطف کند، آن فعل منصوب می‌شود.

أى :

أى ندا : برای نداء متوسط به کار می‌رود. اسم پس از آن منادا و منصوب است : أی علیُّ

أى تفسیر : برای تفسیر و توضیح کلمه‌ی بعد از خود می‌آید : قرأتُ الكتابِ أی القرآن = کتاب، یعنی قرآن را خواندم.

أيا :

أيا ندا : برای نداء دور به کار می رود. اسم پس از آن منادا و منصوب است : أيا سعيدُ أقبل = ای سعید بیا.

ای :

ای جواب : برای تصدیق خبر یا جواب به پرسش ماقبل می آید : هل قام زیدٌ ؟ ای

باء :

باء جر : در این صورت می‌تواند معانی گوناگونی داشته باشد. از جمله :

۱. *الصاق* : معنای عام حرف باء، به معنای چسباندن و ربط است. : وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ (انعام

۶۰) = و اوست که (روح) شما را به شب برمی‌گیرد.

۲. *استعانت* : به معنای کمک گرفتن است : وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ (انعام ۳۸) = و هیچ پرنده‌ای

که به کمک دو بال خود پرواز می‌کند ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند «أى أستعين على هذا الامر بالله» = یعنی بر این امر از خداوند کمک

می‌گیرم. (وسائل الشیعه / ج ۷ / ص ۱۶۹)

۳. *به معنای مع* : به معنای ملازمت و همراه بودن است : اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بآيَاتِي (طه ۴۲) =

تو و برادرت همراه با نشانه‌های من (معجزه‌ها) بروید ؛ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ = پاک و منزّه است پروردگار بزرگ من درحالی که با حمد او همراه هستم.

۴. *تبعیض* : وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ ارْجُلِكُمْ (مائده ۶) = امام محمد باقر علیه السلام : «فعرفنا

حين قال: برؤوسكم أن المسح على بعض الرأس لمكان الباء ثم وصل الرجلين بالرأس = باء بعضی است. یعنی مسح بعض سر و پا واجب است. (تفسیر شریف لاهیجی / ج ۱ / ص ۶۱۹)

۵. *قسم* : بنا بر این فعل «أقسم» در تقدیر است : بِاللَّهِ لَا أَكْذِبُ = قسم به خداوند که دروغ نمی‌گویم.

این باء هم بر اسم ظاهر می‌آید و هم بر ضمیر.

۶. *سببیت* : علت و سبب انجام گرفتن فعل را بیان می‌کند. این باء به وسیله‌ی مابعد خود، علت

ماقبلش را بیان می‌کند : قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (قصص ۱۷) =

عرض کرد: پروردگارا! به سبب نعمتی که به من دادی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

۷. *تفدیه* : به معنی فدیة دادن و فدا کردن. گوینده تمنا و آرزو می‌کند که فدای مخاطب خود به خاطر

محبت و اخلاص شود: بآبِي أَنْتَ وَ أُمِّي = پدر و مادرم فدای تو باشند.

۸. *تعديه* : معنای فعل لازم را به معنای متعدی تغییر می‌دهد : ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ (بقره ۱۷) =

خداوند نور آنها را برد.

۹. به معنای عن: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (معارج ۱) = تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد.

۱۰. به معنای فی: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِيَدْرِ (آل عمران ۱۲۳) = خداوند شما را در (جنگ) بدر یاری کرد.

۱۱. به معنای لام: وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ (بقره ۵۰) = هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم.

۱۲. به معنای من: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ (انسان ۶) = چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند.

۱۳. به معنای علی: وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ (آل عمران) = و از اهل کتاب کس هست که اگر او را بر پوست گاوی پر از زر (کنایه از مال بسیار) امین داری (بدو سپاری) آن را به تو بازگرداند.

۱۴. به معنای الی: وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي (یوسف ۱۰۰) = و به من احسان کرد.

۱۵. زائده: معنایی در کلام ندارد و فقط برای تاکید می‌آید. در چند موضع:

۱. پس از کان منفی، لیس و ما: وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (آل عمران ۱۸۲) = و به یقین

خداوند به بندگان (اغنیای کفر پیشه و مغروری که پیامبران را می‌کشتند) ظلم نمی‌کند؛ و ما هم بمومنین (بقره ۸) = آنان مومن نیستند.

۲. پس از اذای فجائیه: إِذَا بَرَجُلٌ قَدِ أَقْبَلَ = ناگهان مردی روی آورد.

۳. پس از افعال تعجب: أَجْمَلُ بِمَنْظَرِ الرِّیَاضِ = منظره‌ی باغ چه زیباست!

۴. پس از فعل کفی: كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء ۷۹) = گواهی خداوند کافی است.

۵. به عنوان پیشوند واژگانی که برای تاکید به کار می‌روند: بِأَسْرِهِمْ ؛ بَعِينَهُ ؛ بِنَفْسِهِ

۶. همراه برخی ابزارهای پرسش: أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (تین ۸) = آیا خدای تعالی

نیست (استفهام تقریری) یعنی البته هست خدا حکم‌کننده‌ترین حاکمان ؛ هل بالموت

عَارٌ = آیا مرگ ننگ است؟

بل :

بل عطف : به معنای «بلکه»، تنها برای عطف مفرد به کار می‌رود نه جمله. اگر پس از جمله‌ی مثبت یا امر بیاید، حکم قبل را نفی و از صاحبش سلب و به مابعدش منتقل می‌کند. اگر پس از جمله‌ی منفی یا نهی بیاید، نفی یا نهی را برای پیش از خود، و ضد آن را برای پس از خود اثبات می‌کند: لا تَأْكُلُ الْحَرَامَ بَلِ الْحَلَالَ = حرام نخور! بلکه از حلال استفاده کن.

بل ابتدا : در ابتدای جمله می‌آید، و جمله‌ی بعد اعراب مستقل دارد: يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (قیامه ۱۴) = و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده آگاه می‌کنند، بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.

بل اضراب : یعنی جمله‌ای را برخلاف معنا و مراد جمله‌ی قبل آغاز می‌کند: أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ (مومنون ۷۰) = یا می‌گویند او جنونی دارد؟ (نه، بلکه او) حق را برای ایشان آورده است.

بلی :

بلی جواب : برای رد کردن سوال منفی ماقبل می‌آید و نفی آن را تبدیل به اثبات می‌کند که در این صورت به معنای کلمه‌ی «چرا» است : قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ (انعام ۳۰) = گوید: آیا این (برانگیخته شدن)

حق نیست؟ گویند: چرا.

بلی تنها بعد از نفی می‌آید.

تاء :

تاء جر : در این صورت تاء قسم است : تَاللَّهِ إِنَّ كِدْتَ لَتُرْدِين (صافات ۵۶) = گوید: به خدا سوگند هر آینه نزدیک بود که مرا به هلاکت افکنی.

این تاء مختص به اسم جلاله‌ی «الله»؛ و فعلش همیشه محذوف است.

تاء عوض : در آخر کلمه به جای فاء الفعل می‌آید: صلة (به جای وصل).

تاء مبالغه : راویة، علامة

تاء مره : به آخر مصدر مره و نوع اضافه می‌شود. در ثلاثی مجرد بر وزن «فعله» و در غیر ثلاثی بر وزن مصدر قیاسی با الحاق «تاء» به آخر آن، ساخته می‌شود: وَقْفَةً، انْطِلَاقَةً

تاء تانیث مجازی : حمزة، معاویة

تاء وحدت: به معنای متمایز ساختن یک فرد از عموم جنس است: تَفَّاحٌ = جنس درخت سیب و تَفَّاحَةٌ = یک درخت سیب.

ثمّ:

ثمّ عطف: به معنای «سپس»، با ترتیب و تأخیر، معطوف‌علیه را در حکم و اعراب معطوف شرکت می‌دهد:

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا (زمره ۶) = او شما را از یک نفس آفرید، بعد از آن همسرش را از (باقیمانده گِل) او خلق کرد.

وقتی که فعل مضارع را به یک اسم جامد عطف کند، آن فعل منصوب می‌شود.

ثمّ استئناف: أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ (عنكبوت ۱۹) = آیا آنان ندیدند چگونه خداوند

آفرینش را آغاز می‌کند، سپس باز می‌گرداند ایشان را بعد از موت؟

حاشا:

می تواند هم حرف جر باشد و هم فعل.

حرف استثناء: اگر حرف جاره باشد، شبه زائد است. (متعلق ندارد) و به معنای استثناء است: **أَخْطَأُ الْجَمِيعُ**

حاشا سعید = تمام آن ها اشتباه کردند به جز سعید.

حتی :

حتی جر: به شرط اینکه ماقبلش دارای اجزایی باشد و مابعدش پایان آن باشد: أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَيْتُهَا = تمام ماهی حتی سرش را خوردم.

این حرف می‌تواند ظرف غیر متصرف «متی» را مجرور کند.

معمولاً اسم ظاهر را مجرور می‌سازد. اگر بر سر فعل مضارع درآید، از آن جا که اعراب جر ویژه اسم است، «آن ناصبه» در تقدیر خواهد داشت و فعل پس از آن منصوب و مصدر مؤول و مجرور به حرف جر است؛ که کاربردهای زیر را دارد:

۱. **انتهای غایت زمانی:** یعنی بتوان «إلی» جای آن قرار داد: سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (قدر ۵) = شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده!

۲. **تعلیل:** وقتی است که ماقبل آن سبب و علت مابعدش باشد و بتوان «کی» جای آن قرار داد: وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا (بقره ۲۱۷) = هم‌واره کفار قریش با شما می‌جنگند به این علت است که می‌خواهند شما را از دین اسلام برگردانند، اگر بتوانند.

۳. **استثنا:** وقتی است که نتوان به هیچ یک از این دو مفهوم گرفت و بتوان «إلّا» به جای آن قرار داد. حتی در مفهوم استثناء مانند خلا و حاشا و عدا است و فعل مضارع پس از آن باید به معنای مستقبل باشد: وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ (بقره ۱۰۲) = و آن دو به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند: «ما وسیله آزمایشیم کافر نشو».

حتی عطف: به معنای «حتی، تا»، و بر این دلالت دارد که معطوف در مقایسه با معطوف‌علیه خود به نهایت زیادی یا نقصان رسیده است.

به شرطی حرف عطف است که: معطوف اسم باشد نه فعل یا جمله. معطوف اسم ظاهر باشد نه ضمیر. مابعدش جزئی از ماقبل خود و مابعد آن نهایت ماقبلش باشد: مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْأَنْبِيَاءُ = همه‌ی مردم حتی پیامبران، از دنیا رفتند.

حتی ابتداء: یعنی جمله با آن آغاز شود و محلی از اعراب ندارد: وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا (هود ۴۰) = و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد تا وقتی که امر ما به عذاب آمد.

حتی ناصبه: که آن مضمّر (پنهانی) در خود دارد: وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ (بقره ۲۱۴) = و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند.

خلا:

می تواند هم حرف جر باشد و هم فعل.

خلا جر: شبه زائد (بدون متعلق) و به معنای استثناء است: جاءَ القومُ خلا زَیدٍ = همه به جز زید آمدند.

نباید حرف «ما مصدریه» بر سر آن بیاید. (در این صورت فعل می شود).

رَبّ:

رَبّ جاره: شبه زائد (بدون متعلق) و ویژه‌ی اسم ظاهر است. معانی گوناگونی دارد:

۱. تکثیر: رَبّ عملِ افسدته النية (غررالحکم/ص ۹۳) = چه بسیار نیت بدی که اجر عمل را از بین

ببرد.

۲. تقلیل: رَبّ مؤمنِ حقیقیّ قد لَقِيتُهُ = چه کم مومن حقیقی که دیدم.

گاهی ممکن است بر سر مبتدا بیاید: رَبّ رجلٍ ...

صدارت طلب است. تنها «ألا استفتاح» و یا «یا تنبیه» بر سر آن می‌آید: أَلَا رَبُّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُرْنًا

طَوِيلًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ = چه بسا یک ساعت شهوت که اندوه طولانی در روز قیامت به جای خواهد

گذاشت.

اسم بعد از آن باید نکره و موصوف باشد.

گاهی «ما کافه» به آخر آن ملحق می‌شود و رَبّ عمل نمی‌کند. می‌تواند هم بر سر جمله‌ی اسمیه و هم

فعلیه بیاید.

س :

حرف استقبال : بر سر فعل مضارع می آید و آن را مختص زمان آینده می کند : سنکتُبُ ما قالوا (آل عمران ۱۸۱) = به زودی آنچه را گفتند می نویسیم.

سوف :

حرف استقبال : بر سر فعل مضارع می آید و آن را مختص زمان آینده می کند : سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ (نساء

۱۵۲) = به زودی (خدا) پاداش آنان را عطا می کند.

عدا:

می تواند هم حرف جر باشد و هم فعل.

عدا جر: اگر حرف جاره باشد، شبه زائد (بدون متعلق) است و معنای استثناء دارد: رأيتُ الأصحابَ عدا عليٍّ

= همه ی دوستان به جز علی را دیدم.

نباید حرف «ما مصدری» بر سر آن بیاید.

علی : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

علی جر : هم بر سر اسم می آید و هم ضمیر. معانی گوناگونی دارد؛ از جمله :

۱. *استعلاء* (چیزی بر فراز چیزی قرار گیرد) : *زیدٌ عَلَى السَّطْحِ* = زید بر بالای بام است.

گاهی از آن، مفهوم علو معنوی نیز اراده می شود : *فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ* (بقره ۲۵۳) = بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

۲. به معنای «مع» : *وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حَبِّهِ* (انسان ۸) = و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند.

۳. به معنای «باء» : *أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَي وَجْهِهَا* (مائده ۱۰۸) = این (روش) برای آن است که شهادت را به صورت درست ادا کنند.

۴. به معنای «مین» : *الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَي النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* (مطففین ۲) = آنان که چون به وزن چیزی از مردم بستانند تمام و کمال بستانند.

۵. به معنای «فی» : *وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَي حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا* (قصص ۱۵) = او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد.

۶. به معنای «عند» : *دَرَسَ عَلَي أَسْتَاذٍ عَلَّامَةٍ* = نزد استادی دانشمند درس خواند.

۷. علی تعلیل (به معنای «لام») : *وَ مَا ذُبِحَ عَلَي النَّصْبِ* (مائده ۳) = (حرام است) آنچه برای بتان بکشند.

علی استدراک و اضراب : یعنی رفع توهمی که ممکن است از سیاق کلام ماقبل، به ذهن شنونده برسد که

مابعد آن را با «لکن» تفسیر و توجیه کنند : *فَلانُ أَطَاعَ الشَّيْطَانَ، عَلَي أَنَّا لَا نِيَّاسَ مِنْ إِصْلَاحِهِ* = ... لکننا لا نِيَّاسَ مِنْ إِصْلَاحِهِ = فلانی از شیطان پیروی می کند. با این وجود از اصلاحش ناامید نیستیم.

می توان علی را به معنای اضراب (بل) نیز گرفت؛ یعنی بل *أَنَّا لَا نِيَّاسَ مِنْ إِصْلَاحِهِ*

گاهی به همراه «ما استفهامیه» به معنای «به چه علت، چرا» است : *عَلَمَ (علی ما) تَضْرِبُنِي؟* = چرا مرا می زنی؟

گاهی به همراه «أن» به معنای «به شرط آنکه» است : *قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَي أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ*

رُشْدًا (کهف ۶۶) = موسی به او (خضر) گفت : آیا پیروی کنم تو را به شرط آنکه تعلیم کنی مرا از آنچه

آموخته شده ای که مبتنی بر رشد باشد (یعنی صلاح و خیر).

عن : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

عن جر : هم بر سر اسم می آید و هم ضمیر. معانی گوناگونی دارد؛ از جمله :

۱. مجاوزت (گذشتن و پشت سر نهادن) : قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (مومنون ۴۰) = پس از اندک زمانی، هر آینه کافران و مکذبان پشیمان از تکذیب قول خود گردند.
۲. تعلیل : وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ (هود ۵۳) = و ما خدایان خود را به خاطر حرف تو، رها نخواهیم کرد.
۳. بدل : وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا (بقره ۴۸) = و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد.
۴. به معنای «بعد» : لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (انشقاق ۱۹) = که هر آینه همه ی شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید (تا به کمال برسید).
۵. استعانت (به معنای «باء») : رَمَيْتُ عَنِ الْقَوْسِ = با کمان تیر انداختم.

فاء : هم می تواند فعل باشد و هم حرف.

فاء جزاء : گاهی بر سر جواب شرط یک حرف فاء غیر عامل می آید که به آن رابط، جواب شرط یا جزاء گویند: *إِن تَدْرُسْ فَسَوْفَ تَنْجَحُ* : اگر درس بخوانی، پس به زودی موفق می شوی.

فاء عطف : به معنای «پس»، با ترتیب و تعقیب، معطوف علیه را در حکم و اعراب معطوف شرکت می دهد: *فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ* (بقره ۳۶) = پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد.

وقتی که فعل مضارع را به یک اسم جامد عطف کند، آن فعل منصوب می شود.

فاء ابتداء (استئناف) : وقتی بر سر جمله بیاید، کلام را از ماقبل گسسته و جمله‌ی جدید به حساب می آید: *قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ* (نازعات ۱۳-۱۲) = می گویند: «اگر قیامتی در کار باشد، بازگشتی است زیانبار!» ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است!

فاء تعلیل : بر سر جمله‌ای می آید که به منظور بیان علت کلام ماقبل خود می آید: *وَإِن تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ* (طه ۷) = و اگر آشکار سازی ذکر خدای تعالی را، پس به درستی که ذات سبحانی می داند آنچه که مخفی است.

فاء تحسین : فقط بر دو لفظ «حسب و قضا»: *هَذَا مَالِي فَقَطْ* = این فقط مال من است.

فاء سبب : مابعد آن مسبب ماقبلش است: *لَا تَكْسَلُ فِتْرَسَبَّ بَلْ إِجْتَهَدُ فَتَنْجَحُ* : تنبلی نکن، چرا که شکست می خوری؛ بلکه تلاش کن تا پیروز شوی.

به شرطی فعل پس از فاء سببی به آن مقدره منصوب می شود که پیش از آن فاء، طلب محض یا نفی محض باشد.

فی : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

فی جر : هم بر سر اسم می آید و هم ضمیر. معانی گوناگونی دارد؛ از جمله :

۱. ظرفیت : به این معنا که با اسم پس از خود ظرف مکان یا زمان می سازد : وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ

(بقره ۱۷۹) = و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است ؛ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا)

نصر ۲) = و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند.

۲. سببیت : لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نور ۱۴) = قطعاً به خاطر این گناهی که کردید

عذاب سختی به شما می رسید!

۳. مصاحبت (به معنای مع) : قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ

(اعراف ۳۸) = (خدای) فرماید: با گروه‌هایی از پریان و آدمیان که پیش از شما گذشتند، در

آتش دوزخ روید.

۴. تعلیل (به معنای لام) : فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ (یوسف ۳۲) = (همسر عزیز) گفت: این همان

کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید؛ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا

وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نور ۱۴) = و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و

آخرت شامل شما نمی شد، بخاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

۵. استعلاء (به معنای علی) : لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ (طه ۷۱) = بر تنه‌های درخت خرما بر

دارتان می کنم.

۶. به معنای «باء» : يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (نازعات ۱۰) = (ولی امروز) می گویند: آیا ما

به زندگی مجدد بازمی گردیم؟

۷. مقایسه : فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (توبه ۳۸) = پس [بدانید که] کالای زندگانی

این جهان در برابر آن جهان جز اندکی نیست

۸. به معنای «الی» : وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (فرقان ۵۱) = و اگر می خواستیم هر آینه به هر

آبادی و شهری بیم‌کننده‌ای برمی انگیختیم.

این حرف می تواند ظرف غیر متصرف «حیث» را مجرور کند.

قد : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

حرف تحقیق : در این صورت معانی گوناگونی دارد :

۱. تحقیق و تاکید : **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** (مؤمنون ۱) = به راستی که مؤمنان رستگار شدند.
۲. بیان نزدیکی وقوع فعل ماضی به زمان حال : **قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ** = هم اکنون نماز به پا شد.
۳. توقع و انتظار داشتن : **لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ** (هود ۳۶) = از قوم تو، جز کسانی که امید می رفت که ایمان بیاورد، هرگز (کسی) ایمان نخواهد آورد.
۴. تقلیل : **قَدْ يَصْدَقُ الْكَذُوبُ** = دروغگو گاهی راست میگوید.

ک : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

کاف جر : در این صورت می تواند معانی گوناگونی داشته باشد. از جمله :

۱. تشبیه : العلمُ كالنورِ = علم مانند نور است.

۲. تعلیل : سبب و علت را بیان می کند : وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ (بقره ۱۹۸) = او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود.

۳. زائده : برای تاکید معنای جمله می آید : لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (شوری ۱۱) = چیزی همانند او نیست.

حرف خطاب : ذلک ؛ هنالک ، اولئک، ایّاک

كَأَنَّ:

كَأَنَّ مَشْبَهَةٌ بِالْفِعْلِ: به معنای «مانند اینکه، گویا»؛ مانند فعل ماضی مبنی بر فتح است و نیز مفهوم فعلی (تشبیه) دارد. اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند: كَأَنَّ الْعِلْمَ نَوْراً = نور مانند علم است.

كَأَنَّ:

كَأَنَّ مُخَفَّفٌ كَأَنَّ: مانند كَأَنَّ اسم و خبر دارد: فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأُمْسِ (یونس ۲۴) = و آن چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است.

کأنما :

عبارت مرکب : ترکیب کأن و ما کافه‌ی زائد که آن را از عمل بازمی‌دارد: يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ
كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (انفال ۶) = آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند
(و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن را با چشم
خود می‌نگرند!

کَلَّا :

کَلَّا زَجْر و رَدَع : به معنای «هرگز، نه چنین است»، به منظور طرد و ابطال سخن قبلی به کار می‌رود، یعنی او، در آنچه برای خود تصوّر کرده خطا کرده، پس باید از آن صرف نظر کند: کَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُول (مریم ۷۹) = نه چنان است که او می‌گوید و تصور می‌کند، زود است که بنویسیم و ظاهر گردانیم آنچه می‌گوید.

کَلَّا نفی جواب : هل جاء المعلمُ؟ کَلَّا = آیا معلم آمد؟ نه.

کَلَّا تنبيه و استفتاح : کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (مطففین ۱۵) = چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از رحمت و ثواب پروردگارشان محجوبند.

کی : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

کی ناصبه : به معنای «تا اینکه»، یکی از حروف ناصبه است که فعل مضارع پس از خود را منصوب می کند تا علت را بیان کند. لام تعلیل بر سر آن یا در تقدیر است: **فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا** (طه ۴۰) = پس برگردانیدیم تو را به سوی مادرت تا چشم مادرش به لقای طفل خود روشن شود.

یا لام ظاهری است: **لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ** (حدید ۲۳) = این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید. در این صورت لام جاره، حرف مصدری است. یعنی فعل پس از آن تاویل به مصدر می شود و مانند اسم نقش فاعل، مفعول، مضاف الیه و ... می پذیرد.

کی غایی : یعنی بتوان **إِلَىٰ** جای آن قرار داد: **فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا** (طه ۴۰) = پس برگردانیدیم تو را به سوی مادرت تا چشم مادرش به لقای طفل خود روشن شود.

کی جر : یا قبل از ما استفهامیه می آید: **كَيْمَ** = **لِمَ** (چرا)؟ یا قبل از ما مصدریه.

لام :

لام سه نوع است : عامل جر؛ عامل جزم و غیر عامل.

لام جاره : ۱. قبل از اسم ظاهر، مکسور می آید : لزید .

در سه مورد چنین نیست : (۱) استغاثه : یا لَهِ = ای خدا به فریادم برس؛ (۲) تعجب : یا للماء = تعجب می کنم از آب؛ (۳) تهدید : یا لعمر و لأقتلنک = عمرو به یقین تو را خواهم کشت.
۲. قبل از ضمیر، مفتوح می آید لک.؛ در صورتی که ضمیر یاء متکلم باشد: لی.

این لام بر دو نوع است :

(الف) لامی که بر سر اسم می آید که معانی گوناگونی دارد. از جمله :

۱. اختصاص : عبارت است از اینکه صاحب عقلی مالک شیء باشد و بتواند آن صاحب ادراک و شعور در آن شیء تصرف نماید : لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ (بقره ۲۷۳) = لام للفقراء متعلق به جملات آیات سابقه است که انفاقات باشد و لام اگر چه لام اختصاص است ولی چون مسلم است که انفاق به غیر اینها هم جایز و مدوح است لذا بمعنی اولویت است و ینبغی، یعنی باین فقراء اولی و اینها احق به صدقات هستند نسبت بسایر فقراء (اطیب البیان فی تفسیر القرآن ج ۳/ص ۵۹).

۲. استحقاق : وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي (فصلت ۵۰) = و هر گاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می گوید: هر آینه این، به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده است.

۳. مالکیت : قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً (زمر ۴۴) = خدا مالک جمیع شفاعت است و بی اذن او هیچکس شفاعت نکند؛ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (بقره ۲۵۵) = آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، ملک اوست.

۴. تعلیل : دلالت بر سبب یا علتی دارد که مابعد آن علت ماقبلش است : فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ (ص ۲۵) = پس (به سبب احترام داوود)، آن (لغزش) را برای او آمرزیدیم.

گاهی می توان «ل» را حذف کرد و اسم پس از آن را منصوب آورد که در دستور زبان عربی به آن مفعول له (لاجله) گفته اند. معادل های مفعول له در فارسی عبارت است از : به، به منظور، به سبب، برای، ...

۵. عبارت ل علی : دلالت بر دین، واجب یا فریضه ای دارد : لِي عَلَيْكَ أَلْفُ دَرَاهِمٍ = تو هزار درهم به من بدهکاری.

۶. تاکید: همان لام قسم است: لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده ۷۹) = به خدا قسم هر آینه بد است آنچه می کردند.

۷. لام به معنی اِلی: بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (زلزله ۵) = بدان سبب که پروردگارت به او وحی کرده است. حرف جاره زائد: گاهی ممکن است بر سر فاعل بیاید: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (مومنون ۳۶) = چه دور است، دور، آنچه وعده داده می شوید.

گاهی ممکن است بر سر مفعول به بیاید که به آن «لام تقویه» گویند. یعنی عامل مفعول به اگر به سبب تاخیر یا شبه فعل (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، صفت مشبیه و مصدر) بودن ضعیف باشد، با حرف لام؛ تقویت می شود: تاخیر عامل: هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (اعراف ۱۵۴) = برای کسانی که از پروردگارشان بیم دارند؛ عامل شبه فعل: مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ (بقره ۹۱) = در حالی که حق است و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند.

ب) لام جاره‌ای که بر سر فعل می آید: این لام به خاطر آن مصدری که در درونش پنهان (مضمر) است، فعل بعد خود را منصوب و تاویل به مصدر و مجرور می کند. به معانی گوناگونی می آید؛ از جمله:

۱. تعلیل: وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ (نوح ۷) = و هر گاه که ایشان را بخواندم تا آنها را بیامری.

۲. سرانجام: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا (قصص ۸) = خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان گردد.

۳. تاکید نفی: که همان لام جحد نام دارد و به صورت ما کان ... لِمِی آید: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ (بقره ۱۴۳) = خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی گرداند.

لام جازمه: همان لام امر است که «لام طلب» نام دارد. تنها یک فعل را مجزوم می کند.

گاهی مفتوح و گاهی مکسور است: لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ (طلاق ۷) = آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند.

و معمولاً بعد از حروف فاء و واو، ساکن است: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ فليَعْمَلْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ لِيَتَّبِعْنَا (کافی، ج ۸، ص ۱۳) = هرکس دوست دارد که بداند خداوند او را دوست دارد، پس باید به طاعت خدا مشغول شود و از ما اهل بیت اطاعت کند.

و گاهی بعد از **ثم**، ساکن است : **ثُمَّ لِيُقْضَىٰ**.

لام غیر عامل : به صورت مفتوح می آید و انواعی دارد :

۱. **لام/ابتداء** (لام مزحلقة) : برای تاکید جمله می آید و فعل مضارع را به زمان حال می برد.
گاهی بر سر مبتدا می آید : **لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً** (حشر ۱۳) = شما قطعاً در دلهای آنان بیش از خدا مایه هر اسید.
گاهی بر سر خبر مقدم می آید : **لَصَاحِبِ قَوْلِكَ** = قطعاً سخن تو درست است.
گاهی بر سر خبر یا اسم مؤخر **إِنَّ** می آید : **وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** (نحل ۱۲۴) = و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آنها داوری خواهد کرد.
و گاهی بر سر فعل مضارع یا فعل ماضی مقرون به قد یا فعل جامد می آید : **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** (مائده ۶۲) = هر آینه بد است آنچه می کنند.
۲. **لام جواب** : بعد از **لو** و **لولا** و قسم می آید : **وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ** (بقره ۲۵۱) = اگر نبود بازداشتن خدا برخی از مردم را به برخی دیگر، هر آینه زمین (و اهل آن) تباه شده بود ؛ **لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ** (انعام ۸) = و اگر فرشته ای می فرستادیم همانا کار گزارده می شد (هلاک می شدند).
۳. **تعجب** : **يَا لِمَصِيبَةٍ** = وای چه مصیبت ناگواری!
۴. **استغاثه** : **يَا لِّلْعَرَبِ لِلشَّيْءِ** = ای عرب به داد شیعیان برسید!

لا :

لا جزم (نهی) : حرف جازمه‌ای است که تنها یک فعل را مجزوم می‌کند: **لَا تَرْفَعُ صَوْتَكَ عَلَى صَوْتِ وَالِدَيْكَ** = صدایت را بالاتر از صدای پدر و مادرت نبر.

به شرطی مجزوم می‌کند که: میان فعل مضارع و لا فاصله نباشد (مگر شبه جمله). مسبوق به ادوات شرط نباشد.

لا نفی جنس : حرفی است به منظور نفی تمام حقیقت جنس که اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند: **لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ** (یونس ۶۴) = وعده‌های خدا را تبدیلی نیست.

این حرف به شرطی عمل می‌کند که: نفی آن با «إِلَّا» نیامده باشد. بین آن و اسمش فاصله نباشد؛ مگر اینکه شبه جمله باشد. لا تکرار نگردد.

لا تشبیه به لیس : این حرف می‌تواند مانند فعل «لیس» معنای خبر را در زمان حال نفی و نیز اسم را مرفوع و خبر را منصوب می‌کند: **لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ** (صافات ۴۷) = در آن تباهی و بی‌خردی نیست و از آن مست نمی‌شوند.

این حرف به شرطی عمل می‌کند که: خبرش با **إِلَّا** نیاید و بر اسمش مقدم نشود؛ اسم و خبر لا باید نکره باشد. **لَات :** گاهی همراه با آن «تاء مفتوح» می‌آید که یا برای مبالغه است و یا تأنیث: **لَاتَ**

این حرف به شرطی عمل می‌کند که: اسم و خبرش؛ اسم زمان باشند و اسمش حذف شود: **لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ** (ص ۳) = آن هنگام، زمان گریختن و فرار نمودن از عذاب نبود؛ خبرش با **إِلَّا** نیاید و بر اسمش مقدم نشود.

لا عطف : به معنای «نه»؛ به منظور نفی حکم از معطوف، پس از اثبات آن برای معطوف علیه به کار می‌رود: **جَاءَ عَلِيٌّ لَا سَعِيدٌ** = علی آمد نه سعید.

به شرطی حرف عطف است که: معطوف آن مفرد باشد نه جمله. پیش از آن مثبت باشد نه منفی؛ مقرون به حرف عطف نباشد؛ معطوف آن نتواند نعت یا خبر معطوف علیه خود واقع شود. (که در آن صورت باید لا تکرار شود)

لا نفی : اگر شروط حرف عطف را نداشته باشد، یا با ادوات شرط آمده باشد، نفی است: **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** (آل عمران ۵۷) = و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد.

لا جواب : هل جاء سعيدٌ؟ لا

لا زائد : بعد از واو عطف: **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** (حمد ۷) = نه راه خشم‌گرفتگان بر آنها و نه راه گمراهان.

لَعَلَّ :

لَعَلَّ مشبیهه بالفعل : به معنای «شاید» و غالباً، برای آرزوهای قابل دسترس است. مانند فعل ماضی مبنی بر فتح، و نیز مفهوم فعلی (ترجی) دارد. اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند: لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ = امید می‌رود که خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار دهد.

لکن :

لکن مشبیه بالفعل : به معنای «ولی، اما»، و برای دفع توهم حاصل از کلام پیشین است. مانند فعل ماضی

مبنی بر فتح است و نیز مفهوم فعلی (برطرف کردن شک) دارد. اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند: وَ لَکِنَّ اللَّهَ رَمَى (نبأ ۲۱) = بلکه خدا تیر افکند.

لکن استدراک : یعنی رفع توهمی که ممکن است از سیاق کلام ماقبل به ذهن شنونده متبادر گردد که مابعد

آن را با «لکن» تفسیر و توجیه کنند: وَ مَا کَفَرَ سُلَیْمَانُ وَ لَکِنَّ الشَّیَاطِیْنَ کَفَرُوا (بقره ۱۰۲) = سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولی شیاطین کفر ورزیدند.

لکن :

لکن عطف : به معنای «ولیکن»، به منظور استدراک (دفع توهّم) از ذهن مخاطب به کار می‌رود: ما جاءَ علیُّ لکنّ سعیدٌ = علی نیامد ولی سعید آمد.

به شرطی حرف عطف است که: معطوفش مفرد باشد نه جمله. با واو عطف نیامده باشد. ماقبل آن نفی یا نهی باشد.

لکن ابتدا : اگر شروط حرف عطف بودن را نداشته باشد، ابتدا است: عاقبتُهُ لکنّ لمْ أُضربْهُ = او را مواخذه کردم اما او را نزد.

لکن استدراک : یعنی رفع توهّمی که ممکن است از سیاق کلام ماقبل به ذهن شنونده متبادر گردد که مابعد آن را با «لکن» تفسیر و توجیه کنند: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَکِنْ لَا یَشْعُرُونَ (بقره ۱۲) = آگاه باشید! اینها همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند.

لکنما :

عبارت مرکب : ترکیب لکن و ما کافه زاند که آن را از عمل باز می‌دارد: وَ لَکِنَّمَا الْأَرْزَاقُ حِطٌّ وَ قِسْمَةٌ

بِفَضْلِ مَلِیکٍ لَا بِحِیلَةٍ طَالِبٍ = ولکن رزق و روزی مردمان قسمت و بهره‌ای است که به فضل پادشاه

(خداوند) تقسیم می‌شود، نه به تدبیر طلب کننده.

لم :

لم جازمه (نفی) : مفهوم فعل مضارع را به زمان ماضی و منفی تبدیل می‌کند : لم يحضر الطالبُ ثم حضرَ
الآنَ = دانش آموز حاضر نبود اما الان آماده است.

این حرف تنها یک فعل را مجزوم می‌کند : لم یلد و لم یولد لم یکن له کفوّاً أحد (اخلاص ۴-۳) = (هرگز)
نژاد، و زاده نشد، و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است!
می‌تواند با حرف شرط «إن» بیاید.

لَمَّا: هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

لَمَّا جازم (نفی): مفهوم فعل مضارع را به زمان ماضی تبدیل می کند، که از زمان گذشته تا حال استمرار دارد:
لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات ۱۴) = اَمَّا هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

این حرف تنها یک فعل را مجزوم می کند: وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ (بقره ۲۵۰) = و هنگامی که در برابر (جالوت) و سپاهیان او قرار گرفتند.

در این حرف، توقع و انتظار وقوع فعل در آینده هست. هیچ گاه با حروف شرط نمی آید.

لَمَّا استثناء: به معنای إِلا: وَ إِن كُنتُمْ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (یس ۳۲) = و همه ی آنان (روز قیامت) نزد ما احضار می شوند.

لن :

لن ناصبه (نفی) : به معنای «هرگز نه»، یکی از حروف ناصبه است که فعل مضارع پس از خود را منصوب می‌کند و برای نفی مؤکد استعمال می‌شود. : وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً (اسراء ۹۰) = و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه چشمه‌جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی ؛ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ (قصص ۱۷) = عرض کرد: پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!

لو:

لو مصدر: غالباً بعد از فعل «وَدَّ یا أَحَبَّ، تَمَنَّى، طَلَب، رَجَا و سَأَلَ» حرف مصدری است: فعل پس از آن تاویل به مصدر می‌شود و مانند اسم، نقش فاعل، مفعول، مضاف الیه و ... می‌پذیرد: نقش مفعول به: **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ** (بقره ۹۶) = کاش عمر هزار سال داده می‌شد.

لو شرط (امتناع): اختصاص به زمان گذشته دارد، اگرچه بر سر فعل مضارع بیاید: **لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَفُضِيَ الأَمْرُ** (انعام ۸) = و اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم همانا کار گزارده می‌شد (هلاک می‌شدند).

غالباً نشان دهنده‌ی عدم امکان شرط است.

لو تمنی: **لَوْ يَمُوتُ الأَعْدَاءُ** = ای کاش دشمنان بمیرند.

لو عرض: به معنای «چرا نه»؛ تشویق و طلب امری با ملایمت: **لَوْ تَزورُنِي** = چرا به دیدار من نمی‌آیی؟

لو تقلیل: **تَصَدَّقْ و لَوْ بتمرّة** = صدقه بده حتی اگر مقدار کم خرمایی باشد.

لولا:

لولا عرض: به معنای «چرا نه»؛ تشویق و طلب امری با ملایمت: رَبُّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ

(منافقون ۱۰) = پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی؟

لولا تحضیض: به معنای «چرا نه»؛ توبیخ و طلب امری همراه با شدت و تندى: لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

تُرْحَمُونَ (نمل ۴۶) = چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی‌کنید تا شاید مشمول رحمت (او) شوید؟!

لولا در جمله اسمیه: پس از آن، مبتدا می‌تواند نکره باشد: لَوْلَا صَبْرٌ لِّقِتْلِ الْحَزِينِ = اگر صبر نبود، انسان

محزون کشته می‌شد.

پس از آن خبر حذف می‌شود: لَوْلَا الْإِيمَانُ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ = (لولا ایمان موجود)

لولا شرط (امتناع): وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ (هود ۱۱۰) = و اگر فرمان قبلی خدا (در

زمینه‌ی آزمایش و اتمام حجّت بر آنها) نبود، در میان آنان داوری می‌شد!

لوما :

لوما عرض : به معنای «چرا نه» ؛ تشویق و طلب امری با ملایمت : لوما تزور الآثار = چرا نشانه ها را

نمی بینی ؟

لوما تحضیض : به معنای «چرا نه» ؛ توییح و طلب امری همراه با شدت و تندى : لوما تأتینا بالملائكة (حجر

۷) = چرا فرشتگان را نزد ما نمی آوری ؟

لوما شرط (امتناع) : لوما الفهم لما نفع العلم = اگر فهم نبود، علم نفعی نداشت.

لیت :

حرف مشبیه بالفعل : به معنای «ای کاش»، و غالباً برای آرزوهای غیرقابل دسترس به کار می‌رود. مانند

فعل ماضی مبنی بر فتح است و نیز مفهوم فعلی (تمنی) دارد. اسم خود را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند : لیتَ

الشَّبَابَ یَعُودُ = ای کاش جوانی باز می‌گشت.

ما :

ما در مواردی اسم است و در مواردی حرف :

ما كَافَهُ : حرفی است که اگر به حروف جاره، حروف مشبیهه بالفعل (به جز لیت) یا بعضی فعل‌ها متصل شود؛ آن‌ها را از عمل باز می‌دارد. در این صورت مابعدشان مبتدا و خبر است : رَبِّمَا ... إِنَّمَا ... قَلَّمَا ... ما كَافَهُ زائد هم حساب می‌شود.

ما مصدری : گاهی ظرف است. یعنی مابعد آن تأویل به مصدر و ظرف می‌شود : وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (مریم ۳۱) = و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است. گاهی غیر ظرف (ما معدودیه) است : ءَأَمِنُوا كَمَا ءَأَمَنَ النَّاسُ (بقره ۱۳) = همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید.

ما نفی غیر عامل : معمولاً بر سر فعل می‌آید : مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ (احزاب ۴۰) = محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست.

به شرطی عمل می‌کند که حرف «إِنْ» بعد از آن آورده نشود. نفی آن با «إِلَّا» نیامده باشد. خبر بر اسم آن مقدم نشود؛ مگر اینکه شبه جمله باشد. معمول خبر ما بر اسم آن مقدم نشود؛ مگر اینکه شبه جمله باشد.

ما زائد : بعد از «إِذَا شرطیه» : إِذَا مَا الْفَوْزُ نَادَاهُمْ أَجَابُوا = هنگامی که پیروزی دعوتشان کند، اجابت می‌کنند.

بعد از «عَنْ» : قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ (مومنون ۴۰) = گفت: پس از اندک زمانی هر آینه پشیمان می‌گردند.

بعد از «بَاء» : فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ (آل عمران ۱۵۹) = به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی.

بعد از «مِنْ» : مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا (نوح ۲۵) = به سزای گناهانشان غرق شدند.

بعد از «كَاف» : حَمِيدٌ كَمَا الطَّلَابُ نَاجِحٌ أَوْ رَاسِبٌ فِي الامْتِحَانِ = حمید هم مانند دیگر دانشجویان در امتحان یا موفق می‌شود و یا شکست می‌خورد.

بعد از «إِنَّ و اخوات آن» : إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي (جن ۲۰) = همانا من تنها پروردگارم را می‌خوانم و ...

ما شبیهه به لیس : این حرف می‌تواند مانند فعل «لیس» معنای خبر را در زمان حال نفی و نیز خبر را منصوب و اسم را مرفوع کند : مَا الْجَوَادُ مَذْمُومًا

این حرف به شرطی عمل می‌کند که : خبرش با إِلَّا نیاید و بر اسمش مقدم نشود ؛ و پس از آن حرف «إِنْ» نیامده باشد.

مذ : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

مذ جر : هرگاه در رابطه با زمان ماضی استعمال شود، معنای «من» می دهد. هرگاه در رابطه با زمان حال

استعمال شود، به معنای «فی» است : ما رأیتُ علیاً مذ یومِنا = علی را (در) امروز ندیدم. هرگاه در رابطه با

زمانی استعمال شود که ابتداء فعل در آن است، و زمان نکره باشد؛ به معنای «من و اِلی» است : مذ یومین

من :

من جر : که در این صورت معانی گوناگونی دارد؛ از جمله :

۱. ابتدا (ابتدای مسافت) : سرتُ من البصرةِ إلى الكوفةِ (ابتدای مکان) ؛ صُمتُ من يوم الجمعةِ (ابتدای زمان) ؛ قرأتُ من آيةِ كذا (غیر زمان و مکان = شروع)
غایت در این جا به معنای نهایت نیست، بلکه به معنای مسافت است؛ چراکه مسافت اول و آخر دارد، که فقط یک جزء نام برده شده است. این «من» در برابر «إلی» است.
۲. تبیین (بیان جنس) : از جنس ماقبلش رفع ابهام می کند، یا جنس ماقبل خود را بیان می کند : فاجتنبوا الرجسَ مِنَ الْأَوْثَانِ (حج / ۳۰) = پرهیزید ناپاکیها را که از جنس بتها باشد. برای آنکه (رجس) شامل اوثان و جز آن است و ای تبیین بالاترین درجه است و تقدیر آن است که فاجتنبوا الرجس الذی هو الاوثان.
- قبل از «من» باید جنسی باشد که در جمله ذکر شده؛ اگر آن جنس مذکر است، به جای من می توان «الذی» گذاشت، و اگر مونث است، می توان «التی» گذاشت.
۳. تبعیض : بعضی را از بعضی جدا می کند و می توان به جای «من»، «بعض» گذاشت : مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ (بقره ۲۵۳) = خداوند با تعدادی از آنها صحبت کرد.
۴. بدل : معنای جایگزینی می دهد : أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ (توبه ۳۸) = آیا به جای آخرت به زندگانی دنیا راضی شدید؟
۵. تعلیل : برای چیزی علت می آورد : يُغْضَى حَيَاءٌ وَ يُغْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ = او (امام سجاد علیه السلام) چشم هایش را به خاطر حیا می پوشاند و چشمان مردم از ترس و هیبت او پوشیده می شود.
۶. ظرفیت : به معنای «فی» می باشد. چون زمان و مکان را نشان می دهد : مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ = چه چیزی در زمین کاشتید؟
۷. استعانت : به معنای «باء» می آید : يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ (رعد ۱۱) = او را به فرمان خدا نگاه می دارند.
۸. زائد : بودن یا نبودن آن معنای جمله را تغییر نمی دهد و برای تاکید می آید : مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ = هیچ معبودی جز خدا نیست.
من زائده معمولاً در جمله هایی می آید که نفی یا استفهام (به دو حرف هل و أ) است.

گاهی ممکن است بر سر فاعل یا نائب فاعل بیاید : مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ (مائده ۱۹) = نه بشارت دهنده‌ای به سراغ ما آمد.

گاهی ممکن است بر سر مبتدا بیاید : هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ (فاطر ۳) = آیا آفریننده‌ای جز خدا هست؟

گاهی ممکن است بر سر مفعول به یا مفعول مطلق بیاید : مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (انعام ۳۸) = ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم.

این حرف می تواند ظروف غیرمتصرف «فوق، تحت، این، هنا، قبل، بعد، لدی، لدن، عند، حیث، الآن و ثم» را مجرور کند.

منذ : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

منذ جر : این حرف می تواند ظرف غیر متصرف «الآن» را مجرور کند. هرگاه در رابطه با زمان ماضی استعمال

شود، معنای «مِن» می دهد. هرگاه در رابطه با زمان حال استعمال شود، به معنای «فی» است : عادَ الغائبُ مُنْذُ

یومَینِ = شخص غائب بعد از دو روز برگشت. هرگاه در رابطه با زمانی استعمال شود که ابتداء فعل در آن

است، و زمان نکره باشد؛ به معنای «من و إلى» است : منذ سنّةٍ

ن :

حرف وقایه (نگه دارنده) : اگر مفعول به فعلی، ضمیر متکلم یاء باشد؛ بین فعل و ضمیر، حرف «ن وقایه»

می آید: عَلَّمَنِي رَبِّي (یوسف ۳۷) = پروردگارم به من آموخت.

گاهی «ی» از آخر فعل حذف می شود و «ن وقایه» می ماند: فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ (مائده ۳) = پس از آن ها نترسید و از من بترسید.

این حرف بعد از حروف «إِنَّ، أَنْ، لَكِنَّ، كَأَنَّ، لَيْتَ، مِّنْ وَّعَنْ» و اسم فعل «قَطَّ» نیز می آید، که پس از «لَيْتَ، مِّنْ، عَن و قَطَّ» واجب و دیگر موارد جائز است: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (فجر ۲۴) = ای کاش برای زندگانی ام (کار نیک) پیش می فرستادم.

حرف تاکید : که یا به صورت مشدّد یا بدون آن می آید: تَرَكِبَنَّ = تَرَكِبَنَّ = برخوردار شوید نشست.

نعم :

نعم جواب : برای تصدیق خبر یا جواب به پرسش ماقبل می آید. معانی گوناگونی دارد :

۱. تصدیق خبر: بعد از جمله‌ی خبری: **حَضَرَ الْمَعْلَمُ، نَعَم حَضَرَ**
۲. وعده برای طلب: اگر بعد از امر یا نهی یا تحضیض بیاید: **لا تتکاسل؛ نَعَم.**
۳. خبردار شدن: بعد از استفهام: **هل ذَهَبَ زیدٌ؟ نَعَم.**
۴. تاکید: در آغاز کلام: **نَعَم إِنَّک جندی شجاع.**

ها : هم می تواند اسم باشد و هم حرف.

ها تنبیه : حرفی است که برای بیداری و آگاه ساختن مخاطب می آید : ها اَنْتُمْ اَوْلَاءِ تُحِبُّوْنَهُمْ وَ لَا يُحِبُّوْنَكُمْ (آل عمران ۱۱۹) = آگاه باشید شما، آن گروه خطا کارید که با مخالفان دین طرح دوستی افکندید. حال آنکه آن ها شما را دوست ندارند.

حرف هاء بین اَیَّ و اَیَّه (منادای نکره مقصوده) و اسم ال دار پس از آن نیز، حرف تنبیه است : یا اَیَّهَا الْاِنْسَانُ .
ها سکت : به آخر بعضی کلمات متصل می شود تا حرکت حرف آخر را حفظ کند و ساکن خوانده شود : مالیه ؛

سلطانیه

این حرف ضمیر نیست، و در قرآن کریم نه بار به کار رفته است.

هل :

هل استفهام : هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ (بقره ۲۱۰) = آیا (پیروان

فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند. می‌تواند معانی گوناگونی داشته باشد :

۱. به معنای قد : هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ (انسان ۱) = محققاً بر آدمی آمده (گذشته)

است مدّت و زمانی از روزگار.

۲. به معنای ما نافیهِ : بَا إِلَّا مِیْ آید : هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (رحمن ۶۰) = جزاء طاعت و

فرمانبری و عبادت و بندگی جز بهشت جاوید نیست.

۳. امر : فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (مائده ۹۱) = باز ایستید و دست بردارید.

هل تمنی : فَهَلْ لَنَا مِن شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا (اعراف ۵۳) = پس ای کاش شفیعانی باشد که برای ما شفاعت

کند.

هَلَّا :

هَلَّا تَحْضِيضٌ : به معنی «چرا نه» ؛ یعنی توبیخ و طلب امری همراه با شدت و تندى : هَلَّا تُعِينُ الْفَقِيرَ = چرا
به فقیر کمک نمی کنی!

اسم پس از آن مشغولُ عنه و منصوب است : هَلَّا الْمَعْلَمَ شاورتَ = چرا با معلم مشورت نکردی!
هَلَّا تَنْدِيمٌ وَ تَوْبِيخٌ : هَلَّا رَجَعْتَ عَن ضَلَالِكَ = از گمراهیت بازگرد!

هیا :

هیا ندا : برای نداء دور به کار می‌رود. اسم پس از آن منادا و منصوب است : هیا یوسفُ.

واو :

واو معیت : حرف عطفی است به معنی مصاحبت(مع). یعنی ماقبل و مابعد آن هم‌زمان هستند. یا مسبوق به «ما» و یا «کیف» استفهامیه است یا مسبوق به جمله. اسم بعد از آن منصوب و «مفعول معه» است : لا تُطَالِعُ و تَمْشِي فِي الطَّرِيقِ = مطالعه نکن و در مسیر راه برو.

اگر پیش از آن طلب یا نفی آمده باشد، فعل مضارع بعدش را به خاطر «أَنْ مَقْدَرَهُ» منصوب می‌کند؛ و جمله‌ی فعلیه را به جمله‌ی فعلیه‌ی قبل خود عطف می‌کند: لَعَلَّ الْعَالَمَ يُدْرِكُ قَدْرَهُ و يَتْرَكَ مَا لَا يَلِيْقُ بِهِ = ای کاش عالم قدر خود را بداند و آنچه را که به او مربوط نمی‌شود، رها کند.

واو عطف : بدون ترتیب و تعقیب، معطوف علیه را در حکم و اعراب معطوف شرکت می‌دهد : جَاءَ عَلِيٌّ و سَعِيدٌ.

وقتی که فعل مضارع را به یک اسم جامد عطف کند، آن فعل منصوب می‌شود.

واو معیت عاطفه : واوی است که جمله‌ی فعلیه را به جمله‌ی فعلیه‌ی قبل از خود عطف می‌کند و فعل مضارع بعد از آن، منصوب به «أَنْ» مضمرة است. به شرط آنکه در سیاق نفی یا طلب محض باشد : أَتَكْذِبُ و تَأْمُرُ النَّاسَ بِالصِّدْقِ = مردم را به راستی می‌خوانی و خود دروغ می‌گویی.

واو مصاحبت : وقتی اسمی را با این واو به مبتدا عطف کنیم، باید خبر دوم حذف شود : الطَّالِبُ و سَعِيَهُ (الطَّالِبُ و سَعِيَهُ مُقْتَرَنَانِ)

واو حالیه : واوی است که به جای آن «إِذْ» ظرف بتوان آورد.

در حالات زیر واجب است که رابط بین حال و صاحب حال، واو باشد : وقتی حال جمله اسمیه و خالی از ضمیر صاحب حال باشد یا وقتی جمله با ضمیر صاحب حال شروع شده باشد : هَاجَرَ النَّبِيُّ و هُوَ وَاتَّقِ اللَّهَ = پیامبر با اطمینان به خدا مهاجرت کرد. ؛ وقتی فعل ماضی و خالی از ضمیر صاحب حال باشد : قَامَ الطِّفْلُ مِنْ مَكَانِهِ و إِنْصَرَفَ مَحْزُونًا = کودک از جایش برخاست و با ناراحتی برگشت. ؛ در صورت مثبت بودن جمله، واو همراه با قد می‌آید، و در صورت منفی بودن، فقط واو می‌آید.

واو ابتداء (استئناف) : وقتی بر سر جمله بیاید، کلام را از ماقبل گسسته و جمله‌ی جدید به حساب می‌آید : و إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا و يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ (احزاب ۱۳) = و (نیز) به خاطر آورد زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند.

واو اعتراض: در ابتدای جمله‌ی معترضه بین دو کلام می‌آید: قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَىٰ (آل عمران ۳۶) = ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست».

واو جر: در این صورت واو قسم است: وَاللّٰهُ اِنَّهُ لَصَادِقٌ

این واو مختص به اسم ظاهر و فعلش محذوف است. جواب قسم آن، فعل طلب (امر و نهی) نباید باشد. اگر این واو با واو دیگری بیاید، واو دوم حرف عطف است: وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ = قسم به تین و قسم به زیتون **واو زائد (مطلق):** واوی است که بعد از إِلَّا برای تاکید حکم مطلوب، و یا بر سر جواب إِذَا می‌آید: حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا (زمر ۷۳) = تا آنگاه که بدانجا (بهشت) رسند، و درهایش گشوده باشد.

وا: هم می تواند اسم باشد و هم فعل.

وا ندا: اسم پس از آن منادا و منصوب است. در منادای مندوب استفاده می شود. یعنی ندای شخصی که گوینده دروغ و اسف آن را می خورد یا از آن رنج می برد: وا حسینا = ای حسین

یا :

یا ندا : برای ندای دور و نزدیک به کار می‌رود. اسم پس از آن منادا و منصوب است. تنها حرف ندایی است که می‌تواند حذف شود : یا الله = اللهم

در منادای مندوب نیز استفاده می‌شود. یعنی ندای شخصی که گوینده دریغ و اسف آن را می‌خورد یا از آن رنج می‌برد : **أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ (زمر ۵۶) =** (این دستورها برای آن است که) مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهیایی که در اطاعت فرمان خدا کردم.

در استغاثه نیز استفاده می‌شود. یعنی گوینده از شدت گرفتاری و یا پیشگیری از حادثه‌ی ناگوار، از دیگران یاری و استمداد می‌جوید : **يَا لَعْرَبٍ لِلشَّيْعَةِ =** ای عرب، به داد شیعیان برسید!

یا تنبیه : برای تذکر و تنبیه استفاده می‌شود : **يَا أَيُّهَا قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي (یس ۲۷ - ۲۶) =** ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده.

معمولاً اگر بر سر حرف یا ضمیر غائب بیاید، نقش تنبیه دارد : **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (نبأ ۴۰) =** ای کاش من خاک بودم.

منابع :

قرآن کریم / محمد مهدی فولادوند / دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) / تهران / ۱۴۱۵ ق / چاپ اول

قرآن کریم / سید جلال الدین مجتوبی / انتشارات حکمت / تهران / ۱۳۷۱ ش / چاپ اول

قرآن کریم / ناصر مکارم شیرازی / دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) / قم / ۱۳۷۳ ش / چاپ دوم

ترجمه و تفسیر قرآن عظیم / سید علی تقی فیض الاسلام / انتشارات فقیه / تهران / ۱۳۷۸ ش
البرهان فی تفسیر القرآن / سید هاشم بحرانی / بنیاد بعثت / تهران / ۱۴۱۶ ق

تفسیر اثنا عشری / حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی / انتشارات میقات / تهران / ۱۳۶۳ ش /
چاپ اول

الجدول فی اعراب القرآن / محمود بن عبد الرحیم صافی / دار الرشید مؤسسة الإیمان / دمشق و بیروت /
۱۴۱۸ ق

اسباب النزول / سید محمد باقر حجتی / دفتر نشر فرهنگ اسلامی / تهران / ۱۳۷۷ ش

موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب / الدكتور إميل بديع يعقوب / انتشارات استقلال / تهران / ۱۳۷۹ ش
معجم قواعد اللغة العربية في جداول و لوحات : الدكتور جورج متري عبدالمسيح / مكتبة
لبنان / بيروت / ۲۰۰۹ م

كيف تتعلم الإعراب : طريقة مبتكرة و عرض ملوّن / توفيق بن عمر بلطه جي / دمشق / دارالفکر / ۱۹۹۹ م
ترجمه اعجاز البيان / محمد خواجوی / انتشارات مولی / تهران / ۱۴۱۷ ق

ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن / مترجمان / انتشارات فراهانی / تهران / ۱۳۶۰ ش

نحو کاربردى : على صابرى / انتشارات گلچين ادب / ۱۳۷۸ ش

درآمدی بر مبانی ترجمه عربی به فارسی - فارسی به عربی : عنایت الله فاتحی نژاد ، بابک فرزانه /
تهران / انتشارات آیه / ۱۳۸۲ ش
زبان قرآن (علم نحو) : حمید محمدی / انتشارات دارالعلم / قم / نوزدهم / ۱۳۸۰ ش
پژوهشی در حروف معانی عامل : دکتر محمد غفرانی و دکتر خلیل الله امینی / تهران / امیرکبیر /
۱۳۸۵ ش